



۲۰۱۶/۱۲/۲۶



سید هاشم سدید

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

بخش اول

قیس عزیز،

با احترام و به اجازه می خواهم به نکته نظریات شما محترم یک به یک، و تا حدی که لازم است جواب بدهم. قبل از آن اما، من هم آرزو می کنم روزهای رخصتی را با فامیل و دوستان به خوشی سپری نموده باشید. به ترتیب آغاز می کنم:



۱- هیچ وقت نوشته ای را نقد نکنید، مگر این که آن را به درستی و تا آخر خوانده باشید و آن نوشته واقعاً قابل نقد باشد و شما به راستی چیزی بارزش و قابل شنیدن برای گفتن داشته باشید. لازمه نقد درست آن است، که نوشته ای را که می خواهید نقد کنید، به آرامی و بدون این که احساسات بر شما غلبه نماید، بدون پیشداوری و حب و بغض نسبت نگارنده (کسی که چیزی می نویسد، ولی نویسنده نیست) یا نویسنده، حداقل دو بار بخوانید و حسن و قبح آن را به تشخیص عقل از روی انصاف بیان کنید؛ نه از روی احساس و بی انصافی. کوشش کنید آن را خوب دریابید و اگر برای تان ممکن باشد، نکات قابل نقد را در حافظه یا روی ورق قید بفرمائید تا در موقع نوشتن دچار مشکل نشوید. ذکر این نکته هم ضروری ست، که آنچه گفته شد، تنها شامل نص، موضوع، متن، مفاد یا کتاب و... نمی گردد، بلکه تمام مسائل زندگی انسان را احتوا می کند.

شما که وقت برای خواندن یک نوشته ندارید، و به درستی نمی دانید در آن نوشته چه مطالبی ذکر شده است - با چه زبان و با چه نیاتی - چگونه می خواهید آن را نقد کنید؟ نقد نوشته ای که انسان آن را به درستی نخواند و نفهمد، چیزی خواهد بود مبتنی بر حدس و گمان یا پندار و انگار. در چنین نقدی نویسنده اگر از ده حرف بزند، منتقد با احتمال بسیار زیاد از درخت ها حکایت خواهد کرد، که مسلماً حاصلی از آن به دست نمی آید، جز نابودی وقتی که نادر است و می تواند برای انجام کار مفیدی صرف شود؛ خاصاً برای شما محترم که کارهای تان زیاد است و وقت تان کم؛ و نظر به شغل و مصروفیت های رسانه ای تان نظر ها بیشتر متوجه تان هستند.

تنها یک مشوره بود، مانند مشوره های مستقیم و غیرمستقیم من در گذشته ها در موارد مختلف، که شما یا آن ها را جدی نگرفتید و یا وقت خواندن آن ها را نداشتید!

۲- موضوع بیکاری و کار و محیط کار بهانه ای ست برای انسان هائی که برای هر کم کاری یا کوتاهی خویش در امری در پی یافتن یک دلیل هستند. من در روز های نه چندان دور با وجود دوازده ساعت کار، هفت روز در هفته، صفحاتی زیادی را سیاه می کردم، تا حدی که آقای هاشمیان لقب نویسنده "پرنویس" را به من داد.

شما فکر می کنید، محیط کار من نسبت به محیط کار شما بهتر بود؟ اشتباه می کنید، اگر چنین فکر می کنید. صرف نظر از این موضوع، آدمی که نقد می کند، یا می خواهد خود را در بحثی شامل و داخل کند، باید برای رسیدن به کنه مطلبی مورد بحث و برای خواندن دقیق یک متن یا کتاب، اگر در روز وقت پیدا نمی کند، از یک ساعت از خواب شب خود بگذرد و نوشته یا متن

مورد نظر را مرور کند و لحظاتی هم روی آن فکر نماید. نقدی بدون درک متن و نقطه نظرات نویسنده، نه تنها حاوی ارزش و متضمن تحسینی نمی باشد، که سبب اتلاف وقت و آبرو ریزی منتقد نیز می گردد.

۳- در مورد با "معنی" بودن کلمه "دانشگاه" که شما محترم می گوئید من آن را "منطقی" گفته ام، باز هم می گویم، مانند گذشته ها، که لغت دانشگاه کلمه ای بی معنی نیست، بلکه دارای عین معنی "پوهنتون" و "یونیورسیتی" و... است. از جانبی از کلماتی ترکیب شده است، که جزئی از زبان ما هستند! ضمناً این را هم باید اضافه کنم، که هر چیزی که دارای معنی است، در غالبی موارد پدیده منطقی را هم به همراه دارد. پس این کلمه هم با معنی ست و هم با منطق همراه می باشد. ولی با آن هم من هیچ گاه نگفته ام و نه اصرار کرده ام، و نه می گویم و اصرار می کنم، که به جای کلمه پوهنتون کلمه دانشگاه مورد استفاده قرار گیرد - بخصوص در چنین زمانی که همه دل ها پر از عقده هستند و همه انگشت روی ماشه دارند.

شکی نیست که من به اعضای پشتو تولنه وقت، که تنها کلمه پوهنتون را انتخاب و اختیار کردند، ایراد گرفته ام، و هنوز هم ایراد می گیرم؛ زیرا این ها بودند، که با آن عمل تعصب آمیز و مخرب خود سبب خلق مشکل عظیم امروزی، که خدا می داند تا چه وقت ادامه خواهد داشت، برای ما شدند.

آخر چه دلیلی وجود داشت، که شخصیت های شامل آن هیئت به طور مثال به جای دواخانه کلمه درملتون را انتخاب کنند؟ مگر دواخانه اختراع ایرانی ها بود، یا زایشگاه که زیژنتون شد، یا شفاخانه را که روغتون ساختند و...؟

اعتراض من هم در آن وقت و هم امروز به این نوع تشبیهات پیش پای بینانه بود، نه به این که چرا دانشگاه را به جای پوهنتون به کار نمیبریم! اعتراض من بر این است، که اگر خوابگاه و ایستادگاه و قرارگاه و لشکرگاه و پناه گاه و مخفی گاه و ده ها کلمه دیگر با پسوند "گاه" می تواند درست و با معنی باشد، چرا کلمه دانشگاه نمی تواند درست و با معنی باشد. فقط همین؛ نه یک کلمه بالا و نه یک کلمه پائین!

اگر شما از این بحثی با این صراحت به دلایلی استنباط دیگری می کنید، کار شماست. می گویند پیامبر اسلام به این عقیده بود که اگر کسی خبر یا سخن نادرست یا ناشائستی از کسی به شما نقل کرد، هفتاد و دو بار کوشش کنید آن خبر یا سخن را خوب و مثبت تعبیر کنید. اگر باز هم به این کار موفق نشدید، با احتیاط آن را به عنوان یک سخن بد و منفی بپذیرید. شما و رفقای تان که الحمد لله مسلمان هستید، چرا این سخن پیامبر را آویزه گوش های تان نمی کنید؟!

آن بحث ها، همه، تنها بحث های تحلیلی - تحقیقی - ادبی بودند، نه بحث بر سر کار برد آن یا این کلمه در جامعه ما. اگر من چنین قصدی می داشتم، هیچگاه خلاف کسانی مانند پدram حرفی بر زبان نمی آوردم. آیا شما محترم در این باره کمی تعمق کرده اید؟ فکر نکنم؛ زیرا اگر در این خصوص کمی با سنجیدگی و تعقل لازم بر خورد می کردید، نظر تان در خصوص من امروز باید چیزی دیگری می بود!!

بر گردیم: نظر من همیشه این بوده است که اعضای محترم پشتو تولنه وقت، همان طوری که کلمه پوهنتون را برای زبان پشتو انتخاب کردند، کلمه معادل آن را برای زبان دری هم پیدا و انتخاب می کردند و با این کار هم از بروز مشکلات آینده جلوگیری می کردند و هم به غنای هر دو زبان می پرداختند. یکی را برای زبان دری و دیگری را برای زبان پشتو - شاید بهتر می بود برای زبان های دیگر نیز چیزی جست و جو می کردند. از ارباب عقل و اصحاب علم انتظار بر خورد بی طرفانه و عام با قضایای اساسی و جدی در یک کشور می رود، نه این که مانند افراد عادی و عامی عمل کنند یا نظر بدهند!

توقع من از هر یک از آن ها این بود، که با فهم و درایت یک عالم، تحصیل کرده و جهان دیده مشکلاتی را که آن انتخاب یگانه آن ها در آینده می توانست خلق کند، با روحیه حساس، زودرنجی و اشتعال پذیری بیش از حد افغانان، پیش بینی نموده کلخ به آب مانده از آن عبور نمی کردند.

بحث من همیشه و در هر زمان فقط روی همین موضوع می چرخیده، نه این که دانشگاه را به جای پوهنتون باید گذاشت! اگر شما، مانند امروز، آن نوشته ها را نسبت تراکم کار، یا هر دلیلی دیگر نتوانسته اید به درستی بخوانید یا به درستی درک کنید گناه شماست، خصوصاً وقتی قصد نقد را هم داشتید!!

قیس عزیز! در آن بحث ها نازکی هائی وجود داشتند باریک تر از مو های بلوند زنان اروپائی که بدون دقت کامل درک آن میسر نیست، چه رسد به این که کسی تنها سطر اول و آخر یک صفحه را بخواند یا هرگز آن را نخوانده باشد!

۴- این نکته را که چرا در پوهنتون های افغانستان ۹۵ در صد به زبان دری تدریس می شود، من برای اولین بار از زبان شما می شنوم. درست است، ولی من قبل از این با این مطلب رو به رو نشده ام، اعتراف می کنم که در این باره هیچ وقت فکر نکرده ام و نه تاکنون بحثی در این مورد صورت گرفته است - در همین سه یا چهار سایتی که من روزانه به طور معمول یکبار سر میزنم، تا من هم چیزی در باره می نوشتم. در این جا و در این زمان من نمی خواهم در این خصوص صحبتی کنم؛ زیرا نمی خواهم احساسات مردم احساساتی بیشتر از این جریحه دار شود، نمی خواهم تیر مغرضینی که متر صد چنین حرف های جنجال برانگیز هستند، دسته پیدا کند، و نمی خواهم مردم ما بیشتر از این از هم فاصله بگیرند؛ ولی یک نکته را می خواهم هر طوری که شده است بیان کنم: در مناطقی که مردم دری صحبت می کنند، هیچ کسی تعلیمگاه های خویش را به آتش نمی کشند. در این جا ها مطابق علاقه و خواهش مردم مکاتب و پوهنتون ها ساخته می شود و طبیعی ست، و باید، در این پوهنتون ها به زبان خود مردم تدریس شود! کسانی که خود دست به تخریب تعلیمگاه های خود می زنند، خود مسؤول به انحطاط رفتن خود و افول بخت خود هستند. می دانید من چه می گویم؟

از نظر من حل برخی از نارسائی های ما به زمان نیاز دارند. باید انتظار کشید، زیرا عجله کار ها را همیشه خراب کرده است و خراب می کند! زمان، اگر به آن وقت بدهید، خیلی از مسائلی را که ما امروز قادر به حل آن نبوده ایم، حل می کند؛ زیرا همراه با گذشت زمان افکار مردم هم متحول می شود. مردم ما هنوز به قدر لازم سرعقل نیامده اند!

۵- نوشته می کنید: «درست است که شما مستقیماً نه نوشتید "اسم پوهنتون به دانشگاه تبدیل شود"، ولی به صورت غیرمستقیم برای آن پروپاگند می کنید...» ببینید آقای کبیر، شما محترم در کمتر از سه یا چهار روز از نظری که با قاطعیت و قوت داده بودید، چون نظر تان هوائی بود و شما هم به هوائی بودند آن ملتفت شده اید، بر گشتید! در نوشته اولی تان عنوانی من نوشته می کنید: «آقای سدید مقاله تحت عنوان "پوهنتون و دانشگاه و باور به وجود تمایز میان آن ها" در ۱۱ صفحه تحریر کرده که چرا باید اسم پوهنتون را به دانشگاه تبدیل کرد...» یا «... به گفته شما دانشگاه...» و در نوشته دومی تان، در نوشته ای که همین الان مورد نقد قرار گرفته است، می گوئید: «درست است که شما مستقیماً نه نوشتید اسم پوهنتون به دانشگاه تبدیل شود.» فهمیده نشد بالاخره کدام یک از این دو نظر تان درست است؟ گفته ام؛ یا نگفته ام؟ یا این که با ایما و اشاره و حرکت چشم و ابرو آن را وانمود کرده ام؟ اگر گفته ام، بفرمائید که من در کجا آن را گفته ام؛ و اگر به صراحت نگفته، ولی با ایما و اشاره و با علامت و استعاره و رمز یا به شکل سرگوشی و زیرگوشی و پچیچ قصد تلقین آن را داشته ام، چه وقت، در کجا و چگونه؟ از هوا گز نکنید، زیرا با از هوا گز کردن، امکان آن می رود که نزد اهل خرد اعتبار سخن و اعتبار خود تان خدای ناخواسته کاملاً از بین برود!

نمی دانم در برابر شما محترم چه بگویم! اگر از من می شنوید، بهتر است برای حفظ اعتبار و حیثیت تان، اگر نمی خواهید بیشتر از این صدمه ببیند، پیش از این که چیزی می نویسد، به خصوص وقتی نوشته ای را نقد می کنید، پیرامون آنچه که می خواهید بنویسید، کمی اندیشه کنید؛ یا به اصطلاح عام آن را تول و ترازو کنید! باور کنید که من قلباً آرزو ندارم کسی در مورد فهم و دانش یا شخصیت شما تصور نادرستی پیدا کند؛ باقی خود دانید!

من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم

تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

حافظ

۶- کار شما کار علمی و مستدل نیست، که نوشته ای را نقد می کنید و وقتی سؤالی به شما راجع می شود، نوشته می کنید: «پرگراف دوم قابلیت جواب را ندارد، زیرا اول وقت آن را ندارم و دیگر ضرورت آن را مانند دیگر سایت ها نمی بینم.»

در این مورد هم به اجازه شما محترم می خواهم چند نکته ضروری را به شکل کاملاً مختصر به عرض برسانم:
- شما که وقت و حوصله ندارید، چرا یک نوشته را نقد می کنید؟ آیا شما نمی دانید که نقد یک نوشته می تواند خود نقد شود و "تو بگو و من بگو" ها ماه ها ادامه پیدا کند و ده ها نوشته رد و بدل شوند؛ تا این که "سیر و پودینه" یک موضوع معلوم شود و صحت و سقم یک مسأله بر ملا گردد؟ یا فکر می کنید نقد کردن یک نوشته ریشخندی ست یا کسی نوشته شما را نمی خواند؟! خواهش من از شما محترم اینست که، به تکرار می گویم، اول برای خواندن یک نوشته وقت و حوصله و توانائی پیدا کنید؛ و بعد قلم نازنین و طلائی تان را بر دارید و آن را نقد بفرمائید؟

- من از شما سؤال می کنم که چرا آن قسمت قابلیت جواب را ندارد؟ من، و شاید برخی از خوانندگان نوشته خودتان می خواهیم علت آن را بدانیم!

قاعدتاً وقتی شما بحثی را آغاز می نمائید، باید به سؤالی که به شما راجع می شود، جواب بدهید. دیروز در دریچه ابراز نظریات سایت افغان جرمن جمله زیر را که مربوط به آقای "الله محمد" می باشد، خواندم: "... و این نظریات انحرافی از کدام نقطه نظر انحرافی بود در غیر آن خواننده در تاریکی باقی می ماند." او با ذکر این جمله از کسی که نمی خواهد پیرامون مطلبی به نام این که آن مطلب انحرافی ست صحبت کند، می خواهد پرسد که از کدام نقطه نظر آن مطلب انحرافی ست. خواهش او از نویسنده ای که نمی خواهد روی موضوع خاصی صحبت کند، این است که ایشان را از تاریکی بیرون سازند. خواننده حق دارد چنین تقاضائی از نویسنده داشته باشد؛ و نویسنده هم مکلف است به پرسش خوانند پاسخ بدهد. نظری ارائه شده است که مبهم است و باید باز شود!

شما نیز، حداقل باید خواسته خوانندگان تان را ارج بگذارید! دلیل این تصمیم شما برای ما مجهول مانده است. لطفاً آن را روشن کنید! این گونه جواب دادن ها که شیوه مناظره و بحث و گفت و گو نیست، عزیزم!

سخنان من بیهوده هستند؟ قبول! بنویسید که بیهوده هستند، اما با ذکر دلایل مقنع و متقن و خرد پسند. شیوه معمول میان انسان های صاحب اعتدال و مردمان بافرهنگ در مناظره و مباحثه، تا جایی که من می دانم، همین است؛ نه جواب "سر به هوا" یا "یک نه و صد آسان". در ملکی که من زندگی می کنم قاعده و فرهنگ مردم همین است، شاید در آن جا ها که شما زندگی می کنید و با کسانی که شما محترم سر و کار دارید شیوه دیگری رسم باشد!

- از همه مهمتر این که چرا شما که خواهان پاکیزه گی زبان دری هستید، و به همین دلیل می خواهید لغتنامه ای را با مشکلات بسیار زیاد تهیه کنید، و در حالی که ما کلمات "تبلیغ" و "بند" و "تولید" را در زبان خود داریم، لغات "پروپاگاند" و "پرگراف" و "پرودکت" را به کار میبرید؟

کسی که خود مروج کلمات بیگانه باشد، چگونه می تواند ادعای مبارزه با تهاجم فرهنگی این و آن مهاجم را بکند؟! این تذکر را به عنوان یک مثال بپذیرید و در روشنی آن به سائر نوشته های خود و دوستان تان اندیشه کنید؛ اندیشه کنید، که بار ها از این گونه کلمات و کلمات ساخت ایرانیان در آن ها استفاده شده است. «رسانه ها و میدیای افغان گله و هم اظهار تشویب کردند...» این کلمات در اولین سطر یکی از نوشته های دوستی از دوستان و معلمی از معلمان شما عزیز به کار رفته است، که به مثابه مشیت نمونه خروار خدمت تان پیشکش شد.

کلمه رسانه ساخته ایرانیان، و میدیا هم فارسی شده کلمه Media انگلیسی است که در بر گیرنده تلویزیون، روزنامه ها، مجله، رادیو و دیجیتال می باشد!! شاید ایشان به نسبت کبر سن نتوانسته اند به خود زحمت مراجعه به "قاموس کبیر فغانستان" را بدهند، در غیر آن حتماً معادل دری این سه کلمه را که در آن موجود هستند، به کار میبردند؛ و شما هم!

پایان بخش اول

ادامه دارد